

وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۲۲) وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ  
الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ (۲۳)

درباره **وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا** برخی معتقدند نبوت حضرت یوسف است در حالی که چنین صراحتی ندارد. ترجمه آیه این است که وقتی جوان شد. بَلَغَ به معنی بلوغ فقهی نیست بلکه بیشتر به این معنا است که نوجوان برومند شد. شاید در آن سرزمین‌ها در سن ۱۲-۱۳ سالگی بلوغ طبیعی پیدا می‌کردند و نباید منظور بلوغ فقهی باشد. پس «بلوغ اشد»؛ یعنی جوان برومند شدن.

### حکمت؛ موهبتی الهی به فرد محسن

این که حتماً قید حکمت و علم برای نبوت باشد، این طور نیست؛ چون چنین چیزی را راجع به لقمان هم داریم **وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ** (لقمان: ۱۲)؛ ما به لقمان حکمت دادیم. به هر جهت ملازمه‌ای ندارد که حکمت به معنی نبوت باشد. حکمت آن موهبت‌های الهی است که به هر کسی محسن باشد **به تناسب** سن می‌دهد؛ یعنی این نیست که به کسی که در سن کم باشد معارف خیلی عمیقی داده شود. البته شاید به اوحی از انسان‌ها مثل اهل بیت و مثل امام جواد در سن کم داده شود، ولی به فرد معارفی را که نمی‌فهمد نمی‌دهند. سنخ معارف به گونه‌ای است که به صرف گفتن کسی بفهمد. به فردی بگویند هم اگر به تناسب نباشد، نمی‌فهمد.

آیه بعد آیه‌ای است که شاید در ترجمه‌اش مشکل وجود دارد. بالغ بر سی ترجمه دیدم و همه ترجمه‌ها اشتباه است! آیه خیلی آیه لطیفی است که خیلی از معارف در آن گنجانده شده.

در ترجمه این آیه گاهی این جور به نظر می‌رسد که یک مقداری پیچ و مهره اضافه می‌آید؛ یعنی کلمات اضافه‌ای وجود دارد که بهتر است نباشد، در حالی که آیه بسیار دقیق است.

(۲۳): وَرَاوَدْتُهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَعَلَّقَتْ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ

إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ\*؛

ترجمه سرپایی آن این می‌شود که آن زنی که یوسف در خانه او بود، از یوسف کامجویی کرد و درها را بست و گفت: بشتاب. گفت: پناه بر خدا. ان إِنَّهُ رَبِّي؛ او پروردگار من است. أَحْسَنَ مَثْوَايَ؛ جایگاه مرا نیکو داشت.

فعل «راود» که از ریشه «رَوَد» است که با اراده هم‌ریشه است. از باب مفاعله و باب مفاعله هم استمرار را می‌رساند. کسی این لطائف را متوجه می‌شود که به لطائف ادبیات عرب واقف باشد.

وَرَاوَدْتُهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ؛ الَّتِي فِي بَيْتِهَا را کنار بگذارید دارید: و رادوته عن نفسه. راوَدَ و مراوده به

معنی رفت و آمد زیاد است. ما اصلاً کلمه معادل مراوده را نه در فارسی و نه در عربی و حتی ترجمه انگلیسی را که دیده‌ام نداریم. چون مسئله کامجویی مسئله خاصی است در همه زبان‌ها هم formal آن را داریم و هم informal و هم slang و کلمات لاتین آن را داریم، اما این نوع از بیان بیان خاصی است. مراوده کردن؛ یعنی رفت و آمد پیوسته که با لطف و ملاحظت و نرمی چیزی را خواستن. از این پیوستگی مشخص می‌شود که این در یک صحنه اتفاق نیفتاد. درست است که در یک صحنه وَعَلَّقَتْ الْأَبْوَابَ اتفاق افتاده، ولی معلوم است که همسر عزیز مصر روی اعصاب یوسف بوده و پیوسته داشته می‌رفته و می‌آمده و لطافت و نرمی از خودش نشان می‌داده و چه می‌خواست؟ وَرَاوَدْتُهُ ... عَنْ نَفْسِهِ؛ یوسف را از یوسف می‌خواست و نه فقط کامجویی بلکه می‌خواست یوسفی یوسف را از یوسف بگیرد؛ چون که ما دو تا خود داریم: یک خود انسانی و یک خود حیوانی.

او می‌خواست خود انسانی یوسف را از او بگیرد. وقتی خود انسانی ما را از ما بگیرند، با خود حیوانی ما می‌توانند کنار بیایند. اگر بشود یوسفی یوسف را از او گرفت که معلوم بود خود انسانی او را می‌خواست از او بگیرد. وَرَاوَدْتُهُ (صیغه مؤنث)؛ می‌خواست بگیرد یوسف را عَنْ نَفْسِهِ؛ از یوسف.

هیچ ترجمه‌ای این جوری ترجمه نکرده! لابد نخواسته‌اند با دقت ترجمه بکنند، حتی در ترجمه انگلیسی که دقت‌های خاصی دارند با کلمات فرمال مثل seduce ، yield معنا کرده‌اند.

## وقتی خود انسانی فراموش شود

انسان این دو تا خود را دارد. در قرآن می‌بینید یک بار می‌گوید: **وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ** (حشر: ۱۹)؛ شبیه کسانی نباشید که خدا را فراموش کرده‌اند، خدا هم جان این‌ها را از یادشان برد؛ یعنی کاری کرد که این‌ها خودشان را فراموش بکنند.

آیه ۱۵۴ سوره آل عمران در جریان جنگ احد می‌گوید: **ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمْنَةً نَاعَسًا يَغْشَى طَائِفَةً مِنْكُمْ وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ** آیه فوق العاده‌ای است. در آیه قبلش آیه دردناک **وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أَخْرَاكُمْ**؛ حالت رسول الله است که هی دنبال این‌هاست که برگردید! **فَأْتَابَكُمْ** **عَمَّا بَعِمُمْ**؛ خدا هم غم روی غمشان اضافه کرد. بعد در آیه بعدش می‌گوید: **ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمْنَةً نَاعَسًا يَغْشَى طَائِفَةً مِنْكُمْ**؛ بعد خدا یک چرتی به عنوان هبه و نعمت داد که این‌ها را پوشاند. خیلی وقت‌ها وقتی کسی در اوج مشکلات و غم چرتش می‌گیرد، این از لطف‌های خداست که این چرت بزند و فشارها سبک بشود. **وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ**؛ یک عده همتشان خودشان هستند. این چه خودی است که یک بار فراموش می‌شود؛ **فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ** در همان آدمی که همتش خودش است؛ **قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ**؛ یعنی هم کاملاً به فکر خودش است و هم خودش را فراموش کرده؟!!

## توجه به خود حیوانی < نسیان خود انسانی

مناسبتش همین است که آن خودی که فراموش می‌شود **خود انسانی** آدم است و آن خودی که انسان به آن همت می‌کند، **خود حیوانی** اوست. این که می‌گوییم یوسف جمال دلربا داشته مال جنبه حیوانیت آدم است. درست است که نعمت است ولی مگر این عالم برای خوشگل شدن چقدر ظرفیت دارد؟!<sup>۱</sup>

این که او می‌خواست با یک رفت و آمد پی در پی یوسف را از یوسف بگیرد و آن حیای یوسف را از یوسف بگیرد.

بعد گفته: **الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا**؛ آن که یوسف در خانه اوست چرا نگفته «و راودته امرءة العزيز عن نفسه»؟ چرا گفته **الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا**؟ به خاطر این که **ریشه فتنه** را می‌خواهد بگوید. البته حتی جمال حیوانی هم نعمت است و از آدم هم حساب می‌کشند! دختر و پسری که زیبا هستند باید دقت بکنند. خود فرد متوجه است یک خرده بالاتر یا پایین‌تر از نورم است و در روایات هم داریم کسی که مؤمن است خدا یواش یواش او را خوشگل می‌کند، حتی ظاهر او را! نمونه‌اش حضرت امام. شما عکس‌های ۱۷ سالگی ایشان را ببینید که اصلاً امام قشنگ نیست ولی رفته رفته در ۴۰ سالگی می‌بینید اصلاً امام دارد خوشگل می‌شود. فکر نکنید این روند الکی است. بالاخره خدا سیمای یک نفر را عوض می‌کند، حتی پزشکان و روان‌شناسان می‌گویند: زن و شوهر رفته رفته خیلی شبیه هم می‌شوند. این عواطف و نگاه‌ها در بدن انسان هم تأثیر می‌گذارد. چطور عصبانیت در ظاهر فرد اثر دارد، همین رئوف و عطوف بودن هم در چهره اثر می‌گذارد و از لحاظ منطقی هم هیچ استبعادی ندارد که چیزهای غیبی در صورت آدم تأثیر بگذارد.

### ریشه فساد: خلوت با نامحرم

یوسف (ع) دارد از این مسیر امتحان عبور می‌کند. این امتحان سخت و سنگینی است. وقتی دارند می‌سازندش، رفته رفته برایش چنین امتحاناتی به وجود می‌آورند. به جای «امرءة عزیز» می‌گوید **الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا**؛ ریشه اشکال این است این در خانه آن است! دو تا نامحرم در خانه همدیگرند. حالا این چاره ندارد؟ بالاخره یوسف یک جوری نوکر آن خانواده است.<sup>۲</sup>

کسی هم نگوید که برای هرکسی که چنین صحنه‌ای پیش آید و زیر بار نرود، او یوسف است؟ نه! کسی که تا به حال تن به هر خلافتی داده و در این خلاف هیچ میلی ندارد، این که او نیست! آن کسی که با حیا و خودداری و این که هی روی مخ او رفته و با لطافت و نرمی آمده حیای او را بگیرد و او این کار را نکرده، این مهم است.<sup>۳</sup>

ریشه اشکال هم همین است که **الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا**. این که هی دامن می‌زنیم و خودمان را صاحب کرامات نشان می‌دهیم که آنقدر قوی هستیم که در این مشکلات از پا در نمی‌آییم! چرا جوان‌ها را محدود می‌کنید؟

## تعطیل روند بشریت با نظریه پردازی

آیا باید یک مدتی بشریت علاف نظریه‌پردازی‌های روان‌شناسی بشود و بعداً متوجه بشود که اشتباه کرده؟ تازه خود اندیشمندان‌شان بگویند: ببخشید که این آزادی‌ها در این زمینه را هی ترویج کردیم. ما در دین اصلاً این توصیه‌های ابلهانه را هم نداریم که دختران جوان جوری راه بروند و حرف بزنند که معلوم نشود جوان هستند. ما در دین بحث حیا را داریم و بسته به مراتب شخص، حیا عند الناس و حیا عند الله.

در کتاب من لا یحضره الفقیه: ص ۲۵۲ از محمد طیار: **قَالَ دَخَلْتُ الْمَدِينَةَ وَطَلَبْتُ بَيْتًا أَتَكَرَّاهُ؛** یک خانه‌ای خواستم کرایه کنم **فَدَخَلْتُ دَارًا فِيهِ بَيْتَانِ بَيْنَهُمَا بَابٌ وَفِيهِ امْرَأَةٌ؛** خانه‌ای رفتم که در آن دو اتاق بود که وسط آن دری داشت **فَقَالَتْ: تَكَارَى هَذَا الْبَيْتِ؛** این اتاق را کرایه کن **قُلْتُ بَيْنَهُمَا بَابٌ وَأَنَا شَابٌّ؛** این‌جا فقط یک در فاصله است و من جوان هستم **قَالَتْ أَنَا أَغْلِقُ الْبَابَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ؛** من این در را می‌بندم **فَحَوَّلْتُ مَتَاعِي فِيهِ؛** من اسباب‌کشی کردم به آن اتاق **فَقُلْتُ لَهَا أَغْلِقِ الْبَابَ؛** گفتم این در حائل را ببند! **فَقَالَتْ تَدْخُلُ عَلَيَّ مِنْهُ الرُّوحُ دَعْهُ؛** این در را ببندی من می‌ترسم **فَقُلْتُ: لَا أَنَا شَابٌّ وَأَنْتَ شَابَّةٌ؛** گفتم: نه! من جوانم و تو هم جوانی **أَغْلِقِيهِ؛** در را ببند! **قَالَتْ: أَفْعُدُ فِي بَيْتِكَ فَلَسْتُ أَتِيكَ وَلَا أَقْرُبُكَ وَأَبْتُ أَنْ تُغْلِقَهُ؛** تو بنشین در خانه خودت و من هم پیش تو نمی‌آیم و ابا کرد از این که در را ببندد **فَأْتَيْتُ أَبَاعِبَدَ اللَّهِ؛** رفتم پیش امام صادق **فَسَأَلْتُهُ عَنْ ذَلِكَ؛** قضیه را پرسیدم **فَقَالَ: تَحَوَّلَ مِنْهُ؛** اسبابت را جمع کن و برو **فَإِنَّ امْرَأَةَ وَالرَّجُلَ إِذَا خَلِيَا فِي بَيْتٍ كَانَ تَالِثُهُمَا الشَّيْطَانُ؛** وقتی یک زن و مرد در یک جا تنها بشوند سومی آن‌ها شیطان است. این مسئله‌ای نیست که کسی بخواهد با آن شوخی کند. بچه‌های علیه‌السلامی بودند که به خاطر شوخی با چنین مسئله‌ای خیلی دامانشان آلوده شد! کسانی پشت سر این‌ها نماز می‌خواندند. البته عند الضرورة آدم صحبت می‌کند ولی هی کرکر خنده راه انداختن ...

به عنوان ریشه اشکال، آیه می‌گوید: **الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا**

نکته دیگر این که ببینید چقدر قرآن با همین مسئله با حیا برخورد می‌کند! می‌گوید: خواست یوسف را از یوسف بگیرد. بعد هم در قرآن اسم هیچ زنی را نمی‌بینید الا حضرت مریم آن‌هم به خاطر آن شبهه‌ای که وجود دارد که می‌گوید: این عیسی بن مریم است که نگویند عیسی پسر خداست و از بقیه به عنوان امرء عزیز، امرء لوط یاد می‌کند و این فرهنگ متشرعین که اسم خانم‌هایشان را نمی‌گویند از این‌جا در می‌آید البته افراط در این امر جالب نیست، ولی رعایت حریم‌ها در نظام خانواده و این که دائم اسم مادر و خواهرش را جار نزنند، و این فرهنگ متشرعین تقویت روحیه حیاست.

در روایات داریم که ائمه با خاصانشان یک جور دیگر برخورد می‌کنند و شاید گاهی پیش آنان و در حیطه‌های خصوصی‌تر اسم همسرانشان را می‌گفتند.

وَعَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ؛ این‌جا یک صحنه است اما وَرَأَوْدَتُهُ یک کار مستمر بوده که دائم روی مخ یوسف بوده با نرمی و لطافت. این هم که داریم فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ (احزاب: ۳۲)؛ صدا نازک نکنید. در مراورده یک نرمشی وجود دارد و این خیلی می‌تواند مرد را زمین گیر کند حالا چه به صورت صدای نرم، یا عشوه‌های نرم. این‌ها چیزهایی است که دست آخر باید در نظام خانوادگی بماند.<sup>۴</sup>

وَعَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ؛ غلق احتیاج ندارد به باب تفعیل برود و متعدی بشود چون خود غلق به معنی بستن است، اما تغلیق یک معنای اضافه دارد؛ یعنی به شدت و محکم بستن و شش قفله کردن و دارد ابواب؛ یعنی درهای متعددی را این جوری بست.

وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ؛ حیای گفتاری را در این‌جا ببینید! ممکن است شما بخواهید داستان بگویید. داستان گفتن داریم تا داستان گفتن! یک موقع مثنوی داستان می‌گوید که ریز و درشت را با هم می‌گوید. یک موقع جامی داستان می‌گوید که یک حیای نهفته‌ای در جامی هست به طوری که بدترین داستان‌ها را به بهترین نحو می‌گوید به نحوی که می‌تواند داستان را برای عموم بگوید! بس که انتخاب الفاظ دقیق است.

هیت لک؛ هیت اسم فعل است و در عربی به اسمائی گفته می‌شود که معنی فعلی دارد و اصلاً هم صرف نمی‌شود؛ مثل: هیهات، حیّ به معنی بشتاب و در آن معنا یک مبالغه‌ای وجود دارد؛ مثلاً أُسْكُتْ؛ یعنی ساکت باش اما صَهْ؛ یعنی خفه شو! وقتی بخواهند در کاری مبالغه کنند از اسم فعل استفاده می‌کنند.

این که آیه دارد **فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَفٌّ** (اسراء: ۲۳)؛ به پدر و مادر اف نگویید که اکثراً اشتباه معنی کردند. اف نگو که ترجمه نیست. بعضی هم به اوف معنی کرده‌اند که خیلی بی‌ربط است! بعضی معنا کرده‌اند که کوچکترین چیزی نگویید، اما اف به این معناست: آه حالم را به هم زدید! یعنی حالت مبالغه‌آمیز در انزجار و این شاهد قرآنی هم دارد؛ مثلاً در سوره مبارکه انبیاء راجع به شبه دروغ حضرت ابراهیم که می‌پرسند چه کسی این بت‌ها را شکسته، دارد: **قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنَّ كَانُوا يَنْطِقُونَ** (انبیاء: ۶۳)؛ سرشان را پایین می‌اندازند که تو که می‌دانی این‌ها سخن نمی‌گویند **قَالَ أَفْتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئاً وَلَا يَضُرُّكُمْ** (همان: ۶۶)؛ چیزی را می‌پرستید که هیچ نفع و ضرری ندارد. **أَفْ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ** (همان: ۶۷)؛ آه حالم از شما و این بت‌هایتان به هم خورد. در این اف معنای مبالغه‌آمیز وجود دارد. به نج گفتن اف نمی‌گویند؛ چون اف گفتن و این که حالم به هم خورد چقدر گیر می‌دهید، به پدر و مادر اصلاً حرام است. اگر هم معنا به گفتن کوچک‌ترین چیز به پدر و مادر شده به دلیل رهنمی روایات است. که در روایات داریم که اگر خدا کمتر از اف چیزی می‌دانست **لَنْتَهَى عَنْهُ**. روایات هم باید به قرآن و استعمالات قرآنی عرضه شود و الا نمی‌شود قبول کرد، لذا ما این دسته روایات را به این راحتی قبول نمی‌کنیم.

**وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ؛ هیت؛** یعنی به شدت آماده شده‌ام (در معنای ماضی) برای تو. حالا این که این صحنه چه ملازماتی دارد در قرآن گفته نمی‌شود و هرچه زلیخا کرده در پرده حیا باقی گذاشته.

با یک چنین صحنه‌ای یک یوسف پاک و در اوج غریزه شهوت می‌گوید: **قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ؛** پناه بر خدا. این یوسف پسر همان یعقوب است که گفت: **وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ** (۱۸) و نگفت: استعین بالله، یوسف هم نمی‌گوید: اعوذ بالله؛ یعنی او هم خودش را نمی‌بیند! این **آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا** یعنی این! که در سن ۱۷-۱۸ سالگی خودش را نمی‌بیند. می‌گوید: **مَعَاذَ اللَّهِ؛** پناه بر خدا؛ خودی نمی‌بیند. این جا دیگر جای من گفتن نیست که بگوید: من فرار می‌کنم.

این مرحله حیای عند اللهی است. یوسف در آن مقام است که **أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى**؛ نمی‌دانی خدا می‌بیند؟ و این حیا ایجاد می‌کند؛ یعنی تمام خلوت و جلوت شما زیر نظر خداست.

### جاهایی که حیای عند الناس کم می‌شود

یوسف در حد حیای عند الله است و البته حیای عند الناس خوب است. الان یک بحث‌های جامعه‌شناسی وجود دارد در حیا که دو نقطه را مورد مذاقه قرار می‌دهند: یکی بحث **کلان شهرهاست** و یکی بحث مسافرت‌هایی است که به صورت **مهاجرت** انجام می‌شود. خود جامعه‌شناسان می‌گویند در این دو موضع حیا پایین می‌آید؛ چون در روستاها یا شهرهای کوچک آدم‌ها شما را می‌شناسند و شما زیر نظرید، حتی در تهران بخواهید کاری بکنید دلتان هری می‌ریزد! و این حیا خوب است. داریم که **لا دینَ لِمَن لا حِیاءَ لَهُ**؛ در نزد مردم دست و پایش را جمع می‌کند و این ریا نیست. یکی از مشکلات کلان‌شهرها این است که کسی کسی را نمی‌شناسد، لذا فرد ممکن است به خیلی از آلودگی‌ها دست بزند و دیگری مسافرت‌های مهاجرتی<sup>۵</sup>.

### پناه بردن به خدا با حرف نیست

حالا یوسف در مقام حیای عنداللهی است. **قالَ مَعَاذَ اللَّهِ**؛ این پناه بر خدا هم به گفتن نیست، حرف نیست. در این موارد حرف که کاری نمی‌کند بلکه عملاً باید وارد پناهگاه شد. مثل این که وقتی آژیر خطر می‌کشند شما بگویید: من **وارد پناهگاه** می‌شوم.

این که دعوت اولی رسول الله این است که **قولوا لا اله الا الله تفلحوا**؛ بگویید لا اله الا الله تا به پیروزی برسید و رستگار بشوید، مال قول نیست<sup>۶</sup>.

### درست عمل کردن در بزنگاه‌ها نتیجه سابقه خوب

این که در قرآن داریم **وَأَمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ** (آل عمران: ۲۰۰)؛ اگر از جانب شیطان یک دمدمه‌هایی از فریب و وسوسه آمد، پناه ببر به خدا، حالا در این جا فرد با سه مدل پناهنده می‌شود. اول یک کار



نظری دارد با خودش می کند و این کار نظری هم خیلی مهم است. یکسری روان شناس ها بحثی دارند به نام Cognitive Therapy (شناخت درمانی)؛ یعنی شما عنصر شناختی ات را بالا ببر. وقتی یک مقداری کار شناختی بکنید خود این یک عامل مصونیت برای آدم می شود. اولاً می گوید: **إِنَّهُ رَبِّي**؛ او پروردگار من است من چه جوری چنین کاری بکنم! من سر خود نیستم. بعضی برنامه شان دست خودشان است و معلوم است که تحت برنامه ربوبیت نیست. این جا هم **سابقه پاکی** می خواهد که در آن لحظه درست عمل نکند نه این که همان لحظه فکر کرده ۱- **إِنَّهُ رَبِّي** ۲- **أَحْسَنَ مَثْوَى** ۳- **إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ**، پس در بروم! این نکته های عقلی به صورت جرقه می آید و می رود و شما بعداً در مقام افراز این ها می بینید چه چیزهایی بود! گاهی برای شما این اتفاق افتاده که یک جرقه عقلی در ذهن شما می زند و بعداً می بینید ۵ تا مطلب در آمد. می بینید یک چیز مندمج و فشرده ای می آید که وقتی افرازش می کنید می بینید چند چیز بود! گاه یک تصمیم می گیرید و مثل برق رد می شود. آن جا که وقت فکر کردن نیست! در این مهلکه ها **سابقه پاکی** است که به کمک آدم می آید. اصلاً شهوت در هیجانش فکر را از آدم می گیرد. کسی آن موقع نمی تواند فکر کند! سابقه خوب باعث می شود که در آن جا فرد مسدّد به **امداد ملائکه** بشود و این هم امداد ملکی برای آدم است که می آید و می رود. مثلاً یکهو شما را به یک مهمانی دعوت می کنند و یک چیزی پیش می آید و نمی روید! بعداً می فهمید چه مسئله ای در آن مهمانی بوده و می فهمید خدا چه لطفی کرده. همین که خدا شما را مریض می کند که نروید لطف اوست، یا این که دل شما را خالی کند، یا یک کاری کند که شما نروید گرچه اگر می رفتید عقوبتی نداشتید چون نمی دانستید و وقتی دانستید باید برگردید، نه این که این مثل بی ربط «آب که از سر گذشت چه یک نی چه صد نی» بگویید. خیلی فرق دارد یک وجب با صد وجب! از یک متر می شود آدم بالا بیاید و خودش را نجات بدهد ولی در عمق یک کیلومتری غرق شدن حتمی است.

**ربوبیت یعنی برنامه ریزی**

این که دارد **إِنَّهُ رَبِّي**؛ برنامه من دست خداست. اگر کسی در سابقه خودش گفت: برنامه من دست خداست و من برای خودم برنامه ندارم. هرچه هم بحث روشنفکری با او کردند بگویند: من این‌ها را نمی‌فهمم، من عبدم. **عبد** کارش دست خودش نیست. هرکاری به او بگویند می‌کند. به ما این جوری گفتند و ما هم این جوری عمل می‌کنیم. این که کسی خودش را در مقام ربوبیت می‌گذارد. ربوبیت به معنی خالقیت که نیست، به معنی برنامه داشتن است. این که فرعون می‌گوید: **فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى** (نازعات: ۲۴)؛ یعنی رب‌ها هست ولی **برنامه‌ریز اعلی** من هستم. همین الان **علم جدید**، **روان‌شناسی** جدید دارد به ما می‌گویند: **أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى**. می‌گویند: آن‌ها سر جایش درست ولی در تعارض این دستور با **دستور الهی** این باید باشد. برنامه جدید را من به شما تحویل می‌دهم! و شما براساس این دستورات جدید باید عمل بکنید! این می‌شود ربوبیت غیر خدا و کسی که برنامه‌اش را از غیر خدا گرفت، هیچ موقع ربوبیت غیر خدا را نپذیرفته است. هرچه می‌خواهند بگویند بگویند، ولی قرآن این را دارد می‌گوید. حالا ما متهم به ارتجاع هم می‌شویم.<sup>۷</sup> حالا **راهکار بشری** سر جای خودش محفوظ در آن حیطه‌ای که در شرع مشخص کرده‌اند و بقیه چیزها را به عقل بشر سپرده‌اند.

### راهکار بشری تنها در جایی که شرع سکوت کرده

شما این کتاب‌های روان‌شناسی مخصوصاً Bksource (کتب مرجع) را نگاه بکنید! بعد المشرقین و المغربین درباره دختر و پسر و خانواده نظر می‌دهند. اگر کسی بگوید من خودم را نه با قول قرآن که با قول X و Z و g می‌خواهم خودم را تنظیم کن، این دیگر ربوبیتش ربوبیت خدا نیست. آن جاست که **أَفْ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ**؛ آه حالم به هم خورد از ریخت و قیافه خودتان و منطقتان و بت‌هایتان و علم جدیدتان اگر بخواهد زیرپای وحی را بکشد! و بگوید ما در نظرات جدید فهمیدیم که... اما اگر **در راستای وحی** است که سعیهم مشکور. شما در رشته‌های مهندسی هستید و نمی‌دانید. اگر بروید در این نظریات جدید می‌بینید چیزی جز نظریه‌پردازی نیست. این آقا می‌گوید ما جدیداً با یکسری آزمایش‌های بالینی به این نتیجه رسیدیم و آن آقا یک چیز دیگر می‌گوید! و این‌ها با هم نمی‌خواند. اگر فکر کردید یک حالت تقدس و جزمیتی در این‌ها وجود

دارد، این نیست. خیلی نظریات قدیم هم جزمی بوده و الان غلط کردم نامه‌هایش بعد از دو قرنی که بشریت را علاف خودشان کردند در آمده. گفتند زندان یعنی چه در حالی که در قرآن زندان رعب‌آور است **إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ** (مائده: ۳۳)؛ دست و پایش را چپ و راست باید بزنید! چرا؟ چون این دارد محاربه می‌کند. اصلاً باید رعب آور باشد ولی این‌ها آمدند توی زندان‌ها تلویزیون گذاشتند و گل و بلبل کردند و آدم‌ها هوس کردند که اگر زندان این است ما هم برویم زندان! این که دیگر مجازات نیست و بعدها غلط کردم نامه‌هایشان آمد! که زندان نباید این جوریه هم باشد. باید یک خرده رعب‌آور باشد. این را که ما از اول داشتیم که عذاب و مجازات باید رعب آور باشد! بله تا بینه تمام نشده گل و بلبل و صلح و صفا و صمیمیت ولی وقتی کار به بینه و دلیل کشید و او با خدا و رسول محاربه کرد، جزایش کشتن است و حالت رعب‌انگیز هم در آن هست. همین رجم؛ یعنی با پاره آجر بزنی توی سرش و بعد هم **وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ** (نور: ۴)؛ یک طائفه‌ای از مؤمنین باید بیایند نگاه بکنند و به لرزه بیفتند. نه این‌که هی همه را نصیحت بکنند. دویست سال در حقوق و دادرسی و قضا، بشریت را مچل خودشان کردند و بعد گفتند: غلط کردیم. تلاش‌های بشری البته با یک **فهم روشمند** در راستای دین باید باشد.

**إِنَّهُ رَبِّي**؛ او راه من است. من برنامه‌ام را از او دارم می‌گیرم ۲- **أَحْسَنَ مَثْوَايَ**؛ جایگاه مرا او مکرّم کرد. توحید ناب یوسف این است. در دو آیه قبلش عزیز مصر به خانمش گفت: **أَكْرِمِي مَثْوَاهُ** (۲۱)؛ جایگاه او را مکرّم بدار ولی یوسف کرامتش را از دست عزیز مصر نگرفت، از دست خدا گرفت گفت: **أَحْسَنَ مَثْوَايَ**؛ او جایگاه مرا نیکو کرد. اگر شفا گرفتی بگو خدا شفا داد و از دکتر هم تشکر می‌کنی. ما از دست دکتر دوا نمی‌گیریم. زندگی خوب را هم از دست خدا می‌گیریم. سلامت و صحتمان را از دست خدا می‌گیریم.

حالا او که احسن مَثْوَايَ؛ به من احسان کرده، **هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ**؟ احسان جز با احسان جزا داده می‌شود؟ این‌که او به من لطف کرده و از ته چاه برداشته آورده به این عزت و مکتت رسانده.

این‌ها هم کار نظری است؛ یعنی کسی می‌تواند با خودش کار نظری بکند. Cognitive Therapy یعنی همین و البته به یک behaviour اضافه‌اش می‌کنند؛ یعنی رفتار هم در آن باشد؛ یعنی وقتی این کار نظری را کردی،

یک کاری هم به من بدهند که حالا این کار را هم بکن. حالا این فعالیت را هم بکن! این خودش درمان ایجاد می‌کند.

**أَحْسَنَ مَثْوَايَ؛** او مرا به این جایگاه رسانده و من به او پناه می‌برم. چرا دست به چنین کاری بیالایم؟  
۳- **إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ.** اگر کسی واقعاً از لحاظ نظری با خودش حل کرده باشد و با خودش زمزمه کرده باشد. این زمزمه خیلی چیز مهمی است. این که کسی در خودش یک معرفتی را زمزمه کند. آنقدر بگوید تا باورش بشود که **إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ؛** خدا هیچ موقع ظالم را پیروز نمی‌کند و این را برای خودش حل بکند.

### هرگز با حرام نمی‌توان به آرامش رسید

این که داریم **لَيْسَ فِي الحَرَامِ شِفَاءً؛** خدا در حرام شفا قرار نداده؛ یعنی «جعل الله له زهرمارا» خدا آن چیزی که او می‌خواهد از طریق حرام به دست بیاورد زهرمارش می‌کند. این که داریم **مَنْ حَاوَلَ أَمْرًا بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ كَانَتْ أَفْرَطَ لِمَا يَرْجُو وَأَسْرَعَ لِمَجِيءِ مَا يَحْذَرُ؛** کسی که بخواهد چیزی را با معصیه الله به دست بیاورد از آن دور می‌شود و اتفاقاً به سرعت به آن چیزی که از آن می‌ترسد نزدیک می‌شود. این یک واقعیت است. ممکن است در یک مقطعی کوچک به آن پول برسد، به آن اطفاء شهوت برسد، ولی به آن آرامشی که از آن طریق می‌خواهد برسد، نمی‌رسد. این حقیقتی است که **إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ؛** خدا هیچ موقع ظالم را پیروز نمی‌کند. این پیروزی هم پیروزی در آخرت هم نیست بلکه همین پیروزی در دنیا است **وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى** (طه: ۶۹)؛ اصلاً در این چیزها پیروزی دنیوی نیست. ممکن است در مقطعی کوتاه از حرام به یک چیزی برسی ولی بدانید در دستگاه خدا ظلم یک جوری نهادینه می‌شود که ممکن است شما با تقلب لیسانس بگیری ولی اگر پس فردا دیدید دارد برایتان زهرمار می‌شود و دارد زندگی خانوادگی‌تان خراب می‌شود. مالتان برکت ندارد، بدانید با تقلب و این و آن را پیچاندن **إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ** بیرون می‌افتید.

گناه کردن به امید توبه دام شیطان است

در داستان هابیل و قابل آیات قابل تأملی وجود دارد. از آیه ۲۷ مائده دارد: **وَأْتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنِي آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقْبِلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ**؛ گفت من تو را می کشم و بعد دارد **لَئِن بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسٍ بِإِيْدِي إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ**؛ اگر تو دست بیالایی منی **أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ**؛ من از خدا می ترسم انی **أُرِيدُ أَنْ نَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ**. حالا این دو آیه را نگاه کنید: **فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ**؛ این نفس به او یک حالت طوع و رغبت و زینت به او داد. بحث **تسویل شیطان** همین است. آدم که به راحتی نمی رود کسی را بکشد باید نفس یک طوع و رغبتی ایجاد کند؛ یعنی باید کار کند و روی مخ آدم برود و یک تزینی برای آدم بکند **فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ**؛ شروع کند بگوید که مثلاً اگر این داداش را بکشی نمی دانی چه می شود! تو محبوب می شوی، بعد برو توبه کن! در داستان یوسف همین را داشتیم که **وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ** (۹)؛ بعد برو صالح بشو. آقا راه توبه باز است. اینقدر آن را زیور و زینت بدهد تا رغبت پیدا کند **فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ**؛ در یک جمع بندی خدا می گوید: این ضرر کرد حالا آیه بعدش: **فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُورِي سَوْءَهُ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَا أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِيَ سَوْءَهُ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ**؛ خدا یک غرابی فرستاد و به او یاد داد که چه جوری این را دفن کند **قَالَ يَا وَيْلَتَا أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ**. تکه آخر داستان این است که **فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ**؛ جمع بندی این ۵ آیه این است؛ یعنی آخر ظلم پشیمانی است. آخرش **إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ**؛ یعنی کسی بخواهد از طریق ظلم به یک چیزی برسد، آخرش نمی رسد! آدم این را باید برای خودش حل کند که من از این طریق نمی رسم.

### حرام جز به پریشانی نمی انجامد

من به عنوان کسی که مورد مشاور هستم می بینم کسانی که این قضیه را از غیر راه خانواده دنبال می کنند، حتی می گوئیم باید آشنایی را همگرا کنید به سمت خانواده و ازدواج. کسانی که غیر از این راه دارند پیش

می‌روند، همه‌اش برایشان می‌شود **اعصاب‌خردی**! خدا این نحوه اطفاء شهوت و غریزه جنسی را به کامشان شیرین نگه نمی‌دارد و نمی‌گذارد آب خوش از گلویشان پایین برود. باید این قضیه در این وادی حل بشود.

این حیا هم نه مال مرد است و نه مال زن بلکه مال انسان است. انسان حیا دارد. البته در زن بیشتر باید مورد توجه قرار گیرد. در آیات هم نشان داده بیشتر از آن‌جا نشأت می‌گیرد. همین که در آیه **الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي** (نور: ۲) اول زن مقدم شده؛ یعنی ریشه در این‌جاست. این خیلی مهم است که یک خانم با حیا بشود و لذا دستورات خیلی شدید هم هست. در این بحث **حجاب** باطنی وجود دارد که آن **حیاست**. این‌ها امل بازی نیست. وقتی آیه دارد گزارش می‌کند که حضرت موسی می‌رود گوسفندان شعیب را آب بدهد دارد: **فَجَاءَتْهُ إِخْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا** (قصص: ۲۵)؛ یکی از دختران شعیب **عَلَى اسْتِحْيَاءٍ** پیش موسی می‌رود، در صورتی که در هم فیلم ده فرمان و هم در کارتون موسی یک دختر عجیب و غریبی را به عنوان دختر شعیب نشان می‌دهد که با موسی می‌زنند و می‌رقصند که گزارش قرآن غیر این است **فَجَاءَتْهُ إِخْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ**؛ وقتی می‌خواهد برود با موسی حرف بزند می‌گوید: **سوار بر نهایت حیا** پیش موسی رفت. حرف زدن اگر با حیا باشد که اشکال ندارد، اشکال در آن چیزی است که دارد اتفاق می‌افتد! اما تصویر قرآن را ببینید که چه جوری پیش موسی رفت **عَلَى اسْتِحْيَاءٍ**؛ استحياء مبالغه در معنی حیاست. بحث در دو طرفه شدن پیاده روها و این مسخره بازی‌ها نیست و این چیزها رادر فضای دین نداریم اما این را داریم. وقتی به حضرت شعیب پیشنهاد می‌کند **إِنَّ خَيْرَ مَنْ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ** (قصص: ۲۶)؛ موسی را به خدمت بگیر که هم قوی و هم امین است در روایت داریم قوت او را از این‌که همه را کنار زد و شترها را آب داد فهمیدی اما امین بودن او که شاهد ندارد این را از کجا فهمیدی؟ می‌گوید: ما اول جلو راه افتادیم که به خانه بیاییم گفت: شما بیایید عقب من جلو راه بروم ما در ادبار النساء راه نمی‌رویم. این موسایی است که به شهادت آیات جوان است و هنوز پیامبر نشده. حالا جوان ما هی می‌نشیند پای اینترنت و باکی ندارد که چه می‌بیند! به فیلم علاقه داری؟ باید اول بررسی این فیلم سانسور شده است یا نشده؟ این چیزها مهم است و باید دقت کرد. تعارف هم ندارد. یک متشرع باید این روحیه را حفظ کند که هر چیزی نبیند حتی اگر به خلافتی نیفتد.

## حیای قرآن در بیان داستان‌ها

اصلاً شما حس کردید که دارید یک آیه جنسی سکسی می‌خوانید؟ نه! در حالی که بدترین صحنه‌ها را دارد در آن تدارک می‌بیند. این که داریم **إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى حَيِيٌّ**؛ خداوند خیلی با حیاست. در عربی تعابیر زیادی برای حرکات جنسی داریم ولی مناسب‌ترین تعبیرات در قرآن آمده، بس که با حیاست مگر جاهایی که نظارت فقهی در آن وجود داشته باشد.<sup>۱</sup>

درست است که قرآن اعجاز لفظی دارد ولی این محتوا اعجاز است!

### صلوات!

۱. نهایتش همین تصاویری می‌شود که برای حضرت ابالفضل می‌کشند؛ مثلاً چشم تا یک حدی درشت می‌شود و از یک حدی بیشتر نه درشت می‌شود و اگر هم درشت بشود اصلاً قشنگ نیست. بعد هم که خیلی از خوشگلی‌ها به سلیقه مربوط است و نهایتاً شبیه یکی از هنرپیشه‌های هالیوود می‌شود. آن کسی که عکس هنرپیشه در اتاقش می‌زند، گیر خود حیوانی افتاده! وگرنه جمال کل خوشگل‌های عالم را که روی هم بگذارید، به اندازه یک کلمه قصار امیر المؤمنین نمی‌شود! ولی چون ما خوشگلی را نچشیدیم گیر می‌افتیم. فرق است بین کسی که عکس آقای بهجت را در اتاقش می‌زند با کسی که عکس یک هنرپیشه را در اتاقش می‌زند. او یک جمال دیگری مد نظرش است.

۲. این که ما حتی به دانشجویها توصیه می‌کنیم که ما که این دختر بازی را پیشنهاد نمی‌کنیم، ولی چنان چه کسی خواست بکند، علی رؤوس الاشهاد، در صحن علنی دانشگاه این کار را بکند، نه در خلوت! چون خلوت ریشه اشکال است.

۳. این سؤال جدی بین فضاهای غربی و فضای خودمان هست که می‌گویند: چشم‌چرانی در فضاهای شرقی زیاد است، اما در فضاهای غربی نیست و اگر هم هست خیلی کم است. اگر آن‌جا بروید می‌بینید آدم‌ها اصلاً به هم نگاه نمی‌کنند. حالا این خوب است یا بد است؟ در مقام مقایسه شما غرب و فضاهای غربی را بالاتر می‌بینید، یا فضاهای شرقی را؟ البته فضای شرقی بالاتر است؛ چون آن کسی که نگاه نمی‌کند به خاطر این نیست که در حصن حیاست بلکه او خیلی چیزها را نگاه کرده! اصلاً یکی از مشکلات خودشان این شده که گزینه جنسی خیلی پایین آمده! (و من این‌ها را عن علم می‌گویم و متن‌های این چنینی هم می‌خوانم) این که این همه در فضای غربی محرک (قرص و پودر) وجود دارد از همین است در حالی که فضای شرقی محرک لازم ندارد و همین است که استحکام خانواده را می‌سازد. این که اینقدر ماجرای فیلم و سکس در جامعه غربی زیاد است؛ چون خیلی وقت‌ها می‌خواهند جامعه را به آن پتانسیل برسانند. پتانسیلی که یک شرقی در فضای حیا فی حد ذاته خدا در او گذاشته. اتفاقاً این مهم است که در یک جوان آشوب بشود، نه این که آشوب نشود. من در مسافرتی که به خارج داشتم، توی کتابخانه‌ها و کتابفروشی‌ها پلاس بودم. وقتی در کتابفروشی می‌رفتم مانده بودم که این صحنه‌هایی که در این‌جا گذاشته‌اند، خیلی برای یک جوان وحشتناک است. این تجربه خوبی نیست ولی اگر کسی هی برود توی اینترنت و صحنه‌های خلاف ببیند، دیگر این صحنه‌ها نه برایش جالب است و نه تحریک‌آمیز! می‌بینید از آن حس افتاده! اگر جوان جوان است باید در او آشوب بشود.

۴. اسلام می‌خواهد بنیان خانواده را قوی کند، در این‌جا به قدری دستورات ظریف گفته شده! می‌دانید که انتقال حسی که در لامسه هست در بینایی نیست لذا نگاه بی‌ریبه به زن نامحرم اشکال ندارد ولی لمس حتی بی‌ریبه هم اشکال دارد. خدا می‌خواهد این بماند برای نظام خانواده؛ یعنی این همه انتقال حس که در لامسه وجود دارد می‌خواهد بگذارد برای نظام خانوادگی و فضای محرمیت که اتفاقاً در آن‌جا چنان استحکامی به وجود می‌آورد. در حالی که نظام خانواده را خراب کرده‌اند و تبعاتش دارد به ما هم می‌رسد.

۵. حالا یک نفر با پدر و مادرش خارج است، می‌بینید که ساعت ورود و خروج دارد. معلوم است کی می‌روی و کی می‌آیی و با که می‌روی، ولی وقتی فرد تنها می‌شود، خرده خرده درگیر آلودگی‌ها می‌شود. همین که او را نمی‌شناسند و او تنهاست و به خیلی جاها گزارش نمی‌رسد، فرد خیلی در معرض خطر و ابتلاء است. این که توصیه می‌کنند که اول ازدواج کنید و بعد خارج بروید، به خاطر این است. خیلی فرق می‌کند که طرف ازدواج کرده به خارج برود، یا ازدواج نکرده! ما داریم نتایج آن را می‌بینیم که در بسیاری موارد نتایج بسیار زشتی است. می‌گویند چرا یکسری این دانشجویان شهرستانی این‌قدر تغییر

---

می‌کنند؟ چه دانشجویان تهرانی که شهرستان می‌روند، چه شهرستانی‌ها که به تهران می‌آیند. مگر این‌که یک محیط و فضای خوبی برای خودشان داشته باشند که این‌ها را نگه دارد.

۶. این مثل بله گفتن عروس خانم است که خیلی عواقب دارد! (البته بله را آقایان می‌گویند نه خانم‌ها. در آن بله خانم‌ها هیچ اتفاق خاصی نمی‌افتد؛ یعنی عاقد می‌گوید: من و کیلم؟ بله شما و کیل هستی و همین! تازه از آن‌جا عاقد شروع می‌کند به خواندن. قتی هم که می‌خواند بله را از طرف مرد می‌گیرد. زوجت موکلنی لموکلنی و بعد قبلت را مرد می‌گوید)

۷. من وقتی دانشگاه می‌روم در اولین جلسه می‌گویم: اول تکلیف همه با من روشن شود که من یک آخوند مرتجع هستم. مرتجع یعنی به این متون توجه و رجوع دارم، نه این‌که متون جدید را نخوانم! اما «جعلو القرآن هندبوکا»؛ قرآن را هندبوک خودتان قرار دهید؛ هر که هر چه گفت می‌رویم ببینیم قرآن چه نوشته؟! اگر چیزی ننوشته بود و راهکار نداده بود، می‌گوییم خوب!

۸. (سؤال) در جایی که حکم اجتماع را پیدا می‌کند. پیاده رو را که مثال زدم چون آن‌جا اجتماعی وجود ندارد. باید فکر کرد. نه فقط ما که غربی‌ها هم دارند امتحان می‌کنند حتی در شوروی یک دانشگاه زنانه مثل دانشگاه الزهراء ما دارند و دارند نتایج آن را بررسی می‌کنند. این‌ها را مقداری بیشتر مورد مذاقه قرار داد که در جایی که حکم اجتماع پیدا می‌کند این‌ها چه جوری باید باشد؟ مثلاً در همان روزهای اول راه اندازی مترو خودم رفتم پیشنهاد دادم دو تا واگن را برای خانم‌ها بگذارید. هی نیایید به اسم روشنفکری این‌ها را خدشه‌دار کنید! این‌ها اصلاً چیزهای انسانی است.

(سؤال) بعضی از ترجمه‌ها و تفاسیر **إِنَّهُ رَبِّي** را به عزیز مصر می‌زنند که یعنی من به عزیز مصر خیانت نمی‌کنم و این به شدت غلط است که بماند.